لور، شهری که تنها نامی از آن برجاست

سگوند، اردشیر

جغرافیای تاریخی که موضوع این گفتار بدان مربوط می‏شود- از جمله‏ی زمینه‏های پژوهشی‏ست که به بررسی تاریخی مناطق‏ جغرافیایی بویژه ظهور و زوال شهرها و سیر تحول آن‏ها در طول تاریخ‏ می‏پردازد.

بی‏گمان است که خواننده‏ی تاریخ،بی‏نیاز از دانستن پیشینه‏ی‏ محیط جغرافیایی اقوام و تمدن‏های گذشته نمی‏باشد؛از همین روست‏ که در زمینه‏های جغرافیایی تاریخی مناطق مختلف کشورمان،تاکنون‏ پژوهش‏های ارزنده‏یی از سوی پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی در قالب کتاب یا مقاله صورت گرفته است.

«لور»از جمله‏های شهرهای کشورمان بوده که پیشینه‏ی تاریخی‏ آن دست کم به قرون نخستین اسلامی می‏رسد.1از گزارش‏های‏ برخی جغرافی‏دانان دوره‏ی اسلامی که به نام این شهر اشاره کرده‏اند، چنین برمی‏آید که شهر یاد شده در جنوب غربی ایران،در شمال استان‏ خوزستان و در دو فرسنگی شمال«دزفول»در محدوده‏ی شهر «اندیمشک»امروزی واقع بوده است.

از آن‏جا که هم‏اکنون اثری از این شهر برجای نیست،متاسفانه‏ نمی‏توان درباره‏ی کیفیت حیات فرهنگی ساکنان آن به دقت سخن‏ گفت:آن‏چه در متون معتبر گذشته نیز درباره‏ی این شهر آمده است، صرفا اشاره‏های گذرایی هستند که از مجموع آن‏ها جز به وجود این‏ شهر در عرصه‏ی تاریخ و جغرافیای ایران و قومیت ساکنانش به هیچ‏ چیز دیگر آن نمی‏توان پی برد.همین قدر دانسته است که شهری آباد و پرنعمت بوده و مزارع نیشکر و کارگاه‏های بافندگی فراوان داشته‏ است و ساکنان آن یا دست کم روستاهای پیرامون آن نیز«کرد» بوده‏اند.

ابن حوقل جغرافی‏دان قرن چهارم هجری که از شهر«لور»دیدن‏ کرده،درباره‏ی آن چنین نوشته است:«لور شهری‏ست که ذاتا فراخ‏ نعمت است و هوای کوهستان بر آن غلبه دارد...و دارای بادیه و اقلیم‏ و روستاهاست که اکراد بدان‏ها تسلط دارند و در فراخی نعمت و تر و تازگی آن شهر موثرند».2

وی موقعیت جغرافیایی این شهر را نیز در شمال خوزستان دانسته، می‏نویسد:«اما شمال آن‏[خوزستان‏]حد صیمره و کرج و لور است...»3

مقدسی نیز به کارگاه‏های بافندگی در شهر«لور»اشاره کرده که‏ نشانی از رونق صنعت و اقتصاد این شهر بوده است و می‏نویسد: «لور...کارگاه‏های بافندگی بسیار دارد،ولی شکر آن‏جا خوب‏ نیست...»4

اصطخری نیز تنها به ذکر نام این شهر بسنده کرده و می‏نویسد:« از شابرخواست تا لور،سی فرسنگ هیچ آبادانی نیست،از لور تا اندامیش‏[-اندیمشک‏]دو فرسنگ...»5

شهر«لور»گویا نخست بخشی از ایالت«جبال»بوده و بعدها به‏ خوزستان پیوسته است،مقدسی در این‏باره چنین نوشته است:«لور در مرز کوهستان است،گویند از جبال می‏بوده سپس به خوزستان افزوده‏ شده است...»6

ابن حوقل نیز به این موضوع اشاره کرده،می‏نویسد:«...این‏ شهر از خوزستان بوده و سپس به اعمال جبال پیوسته شد...»7

پژوهشگر نامدار«گی لسترنج»نام لور و منطقه‏ی عمومی آن را «لر»نوشته و ساکنان آن را نیز«لر»دانسته است.وی می‏نویسد: «زمینی که در شمال و خاور دزفول و شوشتر واقع است،در اوایل قرون‏ وسطی به صحرای لر معروف بوده و اهالی آن همه لر بوده‏اند».8

شبکه‏ی آبیاری و آبرسانی شهر لور

آب مورد نیاز این شهر آن‏گونه که از بقایای شبکه‏ی آبرسانی آن‏ پیداست،از رودخانه‏ی«بالا رود»تامین می‏شده است.آب این رودخانه‏ به وسیله‏ی رشته قنات‏هایی در شمال غربی اندیمشک امروزی که‏ هنوز هم فعال هستند،به کانال‏های سطحی هدایت شده و سپس از طریق جوی‏های انشعابی،به شهر،روستاها و کشتزارهای پیرامون آن‏ می‏رسیده است.آثار دو مورد از کانال‏های اصلی این شبکه‏ی آبرسانی‏ در شمال شهر اندیمشک،هنوز باقی‏ست.همین شبکه‏ی گسترده‏ی‏ آبیاری بوده که کشت نیشکر را در زمین‏های پیرامون شهر لور میسر نموده است.

راولینسون که در نیمه‏ی قرن نوزدهم میلادی از صحرای لور گذشته،از آثار شبکه‏ی آبیاری و آبرسانی شهر یاد شده سخن به میان‏ آورده و این‏که آب آشامیدنی ساکنان منطقه‏ی موردنظر تا آن زمان، هنوز از این شبکه تامین می‏شده است.وی می‏نویسد:«صحرای لور هم‏اکنون پوشیده از سبزه و انواع گل‏هاست و منظره‏ی بسیار زیبایی‏ دارد.در حال حاضر صحرای لور لم یزرع و بدون آب است،ولی آثار کانال‏های قدیمی که به جهات مختلف کشیده شده،نشانگر آن است‏ که این منطقه زمانی آباد بوده است.دهکده‏ی صالح‏آباد که در دو فرسنگی دزفول قرار دارد،دارای صد خانوار است و دور آن را دیواری‏ از گل کشیده‏اند.آب مشروب اهالی از قنات تامین می‏شود».9

زوال شهر لور

از آن‏جا که از این شهر تاریخی،متاسفانه هیچ اثر ساختمانی به‏جا نمانده است،درباره‏ی شیوه‏ی معماری و مصالح ساختمانی آن، نمی‏توان سخن گفت.این اگرچه یک کمبود غیر قابل جبران است؛اما قرینه‏ی خوبی‏ست که با تکیه بر آن می‏توان به علت ویرانی این شهر و محو آثار آن پی‏برد.

تاریخ زوال شهر لور به درستی دانسته نیست؛اما این قدر دانسته‏ است که حمد للّه مستوفی که در قرن هشتم هجری(سال 740)کتاب‏ نزهة القلوب خود را نوشته و در آن از شهرهای مجاور لور یعنی‏ دزفول،شوش و شوشتر نام برده،از شهر لور یاد نکرده است.اگرچه‏ صرف این مورد،دلیل قاطع و روشنی بر زوال این شهر در قرن هشتم‏ نمی‏تواند باشد؛با این همه قرینه‏یی است که نشان می‏دهد شهر یاد شده در قرن هشتم اهمیت و اعتبار پیشین خود را نداشته است وگرنه‏ بعید به نظر می‏رسد حمد للّه مستوفی که شاید از منطقه‏ی عمومی آن‏ هم گذشته است،به آن توجه نکرده باشد.به هر روی دانستن این‏که‏ زوال این شهر پیش از قرن هشتم یا دیرتر از آن آغاز شده باشد،اگرچه‏ مهم است،اما چون اطلاع دقیق در این زمینه نیست از آن می‏گذریم. در این میان،آن‏چه مهم است یافتن پاسخ مناسب برای این پرسش‏ است که«چرا هیچ اثر معماری از این شهر به‏جا نمانده است؟»باید گفت از آن‏جا که شهر«لور»در مسیر سیلاب‏های کوه تنگوان‏ (Tangevan) بوده،به احتمال زیاد آثار آن را طی سالیان دراز،سیلاب‏ شسته و با خود برده است.و با توجه به این‏که آثار آجر در جایی که‏ گمان می‏رود این شهر در آن بوده،دیده نمی‏شود یا دست کم اندک‏ است،می‏توان گفت ساختمان‏های آن از خشت خام ساخته شده بودند که در این صورت روند تخریب بر اثر سیلاب سرعت بیش‏تری داشته‏ است.نیز می‏توان گفت با توجه به این‏که ساکنان شهر لور غالبا از نواحی شمالی‏تر یعنی زاگرس بوده‏اند،شاید ساختمان‏های این شهر نیز به پیروی از شیوه‏ی معماری رایج در آن نواحی،از قلوه سنگ‏ ساخته شده بودند.آثار این سبک معماری در برخی نقاط زاگرس‏ هم‏چون شهر تاریخی«سیمره» (seymara) هنوز باقی‏ست.اگر چنین‏ باشد پس قلوه سنگ‏های بناهای این شهر یا بر اثر سیلاب جابه‏جا شده‏اند که در این صورت تشخیص آن‏ها از سنگ‏های رسوبی که بر اثر سیلاب به آن‏جا رانده شده‏اند،چندان ساده نیست.البته چهره‏ی‏ زمین منطقه به خاطر زیر و رو کردن مداوم آن توسط کشاورزان نیز، آن‏چنان تغییر کرده است که به زحمت می‏توان آثار سکونت را در آن‏ یافت؛به‏گونه‏یی که گویی هرگز شهری به‏نام«لور»در آن‏جا نبوده‏ است.با تکیه بر قرائن می‏توان گفت که آثار اندکی از ویرانه‏های شهر لور دست‏کم تا قرن دوازدهم هجری وجود داشته است که بومیان‏ منطقه آن‏جا را به خاطر آن‏ها«ویران»نامیده‏اند.نامی که تا چند دهه‏ی پیش به بخشی از اراضی شرق اندیمشک اطلاق می‏شد و هنوز در نزد سال‏خوردگان بومی شناخته است.

راولینسون ضمن شرح مشاهده‏ی خود از ویرانه‏های بازمانده از این شهر،درباره‏ی آن چنین نوشته است:«در نزدیکی صالح‏آباد چند تپه‏ی کوچک و خرابه‏هایی چند دیده می‏شود که احتمالا بازمانده‏ی‏ شهر لور و یا بلاد اللور می‏باشند.براساس نوشته‏های جغرافی‏دانان‏ شرقی،این شهر در دو فرسنگی اندامیش قرار داشته،ولی به علت عدم‏ آگاهی از خطوط ارتباطی محل آن را در کنار رود دزفول تعیین کرده‏اند و حتا بعضی از جغرافی‏دانان امروزی اظهار داشته‏اند که پایتخت‏ باستانی لرستان را باید در همین محل جست‏وجو کرد.از وضع‏ ظاهری خرابه‏ها چنین برمی‏آید که لور دهکده‏ی کوچکی بوده و به تدریج ساکنین کوه‏های مجاور به آن‏جا روی آورده‏اند،آن‏چه مسلّم‏ است نام این شهر به منطقه اطلاق شده است».10

لور یک واژه‏ی فارسی و به معنی زمین است که سیلاب آن را کنده‏ باشد.در برهان قاطع چنین آمده است:«لور،با ثانی مجهول بر وزن‏ مور،زمینی را گویند که آن را سیلاب کنده باشد-و به معنی سیلاب‏ هم به نظر آمده است...و نام شهری و مدینه‏یی هم هست...».11

بی‏گمان منظور نویسنده‏ی برهان قاطع از شهر و مدینه همان‏ شهر لور موردنظر این گفتار است.اکنون به سادگی می‏توان دریافت‏ که دشت شمال دزفول که تا دامنه‏ی جنوبی کوه«تنگوان»گسترده‏ است،از آن‏جا که گذرگاه سیلاب‏های سرازیر شده از کوه یاد شده‏ می‏باشد،لور نامیده شده و شهری که در مرکز آن واقع بوده نیز نام خود را از آن گرفته است،شهر لور،شهری که در یک دشت سیلابی(زمین‏ سیلابی)واقع است.

واژه‏ی«لور»در گویش لری به معنی زمین هموار،راه هموار به کار می‏رود.برای نمونه در مقام نصیحت به کسی گفته می‏شود:«این راه‏ توست.این لور توست».یعنی مسیر حرکت تو در زندگی این است.

نام لور و قوم لر

اگرچه موضوع این گفتار به بررسی واژه‏ی«لر»نام یکی از اقوام‏ ایرانی،اختصاص ندارد؛اما از آن‏جا که بیش‏تر پژوهندگان و نویسندگانی که به بررسی این نام پرداخته‏اند،آن را با نام«لور»پیوند داده‏اند،اشاره به این موضوع نیز در این‏جا لازم به نظر می‏رسد.

دکتر بهاروند در کتاب خود به نام قوم لر چنین نوشته است: «اصولا واژه‏ی لر را برای اولین بار در نوشته‏های بعضی از مورخین و جغرافیانگاران قرن چهارم هجری و بعد از آن می‏بینیم که اغلب‏ به صورت اللّریه،لاریه،بلاد اللور و لوریه ضبط شده است».12

وی در ادامه می‏نویسد:«به‏طور کلی نظریات مربوط به وجه‏ تسمیه‏ی لرها را می‏توان به سه گروه تقسیم کرد...و بالاخره سوم‏ این‏که واژه‏ی لر نسبت مکانی دارد که آن‏هم به نوبه‏ی‏[خود]چند وجه است:1-...2-واژه‏ی لر مخفف‏ اللور می‏باشد که آن‏هم نام شهری‏ در شمال غربی دزفول یعنی‏ در حوالی اندیمشک واقع بوده‏ است...».13

مینورسکی به نقل از تاریخ‏ گزیده اسم لرها را به محلی موسوم‏ به لور در گردنه‏ی مانرود(در ارتباط با خاطره‏ی شهر اللور عربی‏ و صحرای لور در دزفول و لیر در جندی شاپور و لیرا در کهگیلویه) نسبت می‏دهد و به استناد نوشته‏های مسعودی و یاقوت الوار را از اکراد می‏خواند.اما به‏ عقیده‏ی ما نام قوم لر با شهر لور پیوندی ندارد.بهترین دلیل تلفظ دوگانه‏ی این دو نام در گویش‏ لری‏ست که آن‏ها را از یک‏دیگر جدا می‏کند.

آن‏چه از شهر تاریخی لور برجای مانده،بخش شمالی شهر اندیمشک یعنی کوی لور می‏باشد.

پی‏نوشت‏ها

(1)-قرائن نشان می‏دهد جایی که شهر لور در آن بوده،پیش از اسلام نیز مسکونی‏ بوده است.آثار سفال دوره‏ی ساسانی و کشف اتفاقی یک پیکرک کوچک به شکل‏ زن از جنس استخوان و به طول حدود بیست سانتی‏متر در اندیمشک موید این‏ است،این پیکرک مربوط به آناهیتا بوده. نام سیاری در مجاورت لور(کوی‏ فرهنگیان امروز در اندیمشک)یادآور شهر ایلامی به نام سیداری در آن حدود است.

(2)-سفرنامه‏ی ابن حوقل،چاپ‏ دوم،ص 29.

(3)-همان‏جا،ص 22.

(4)-احسن التقاسیم،چاپ اول،ص 611.

(5)-مسالک و ممالک،تهران،1347،ص‏ 163.

(6)-احسن التقاسیم،ص 611.

(7)-سفرنامه‏ی ابن حوقل،ص 29.

(8)-لسترنج،گی،چاپ چهارم،ص 258.

(9 و 10)-سفرنامه‏ی راولینسون،چاپ اول، ص 77.

(11)-برهان قاطع،تهران، 1362.

(12)-امان اللهی بهاروند،سکندر، قوم لر،1370،ص 15.

(13)-همان‏جا، ص 19.

(14)-مینورسکی،لرستان و لرها،چاپ اول،صص 22-21.

(15)-مستوفی،حمد للّه،تاریخ گزیده،چاپ‏ سوم،ص 537.

آموزش و پرورش در عصر هخامنشیان

داریوش احمدی

درباره‏ی چند و چون آموزش و پرورش کودکان در ایران عصر هخامنشی،دانسته‏های اندک و پراکنده‏یی در دست است که ازپاره‏یی متن‏ها و اسناد محلی متعلق بدین دوران و نیز گواهی نویسندگان‏ و مورخان یونانی حاصل شده‏اند.

برای نمونه،در دو قطعه از گل‏نوشته‏های ایلامی تخت جمشید( OF871,1137 هلوک،1969: 252،330)از«پسرانی پارسی‏[که‏]در حال رونویسی متن‏ها هستند»،یاد شده که در بیست و سومین‏ سال پادشاهی داریوش بزرگ(499 پ.م)جیره‏های معینی را برای گذران زندگی خود دریافت کرده‏ بودند.اما دانسته نیست که این پسران در حال آموزش و تمرین خط و نگارش ایلامی بوده‏اند،یا پارسی‏ باستان.از آن‏جا که استفاده از خط و زبان پارسی باستان بسیار محدود و صرفا منحصر به نگارش‏ کتیبه‏های یادبودی شاهانه بوده است،منطقی به نظر می‏رسد که این پسران به آموزش خط و زبان‏ ایلامی که زبان دیوانی و رسمی شاهنشاهی در آن مقطع بوده،اشتغال داشته‏اند.نکته‏یی که از گواهی‏ این گل‏نوشته‏ها برمی‏آید،آن است که فراگیری و کاربست خط و زبان ایلامی منحصر به خود ایلامیان‏ نبوده،بلکه پارسیان سنتا نانویسا نیز می‏توانسته‏اند بنا به ضرورت یا علاقه‏ی خود،به فراگیری این خط و زبان غیر ایرانی بپردازند و به عنوان دبیر در دستگاه دیوان شاهنشاهی فعالیت کنند.نکته‏ی دیگر، اختصاص حقوقی معین به کودکان مورد اشاره است که نشان می‏دهد در آن روزگار حتا برای‏ فعالیت‏های آموزشی کودکان نیز مزد و حقوقی در نظر گرفت شده بود.گفتنی‏ست که در آن دوران، کارمزدهای پرداختی عبارت از جیره‏یی غذایی بود که هم می‏شد از آن برای مصارف شخصی استفاده‏ کرد و هم آن را با کالاهای مورد نیاز دیگر،مبادله نمود.

منابع یونانی موجود نیز،اطلاعاتی را درباره‏ی چند و چون آموزش و پرورش در میان پارسیان، به دست می‏دهند.به نوشته‏ی هردوت(تواریخ 1/136)،پارسیان به کودکان‏شان از پنج سالگی تا بیست سالگی فقط سوارکاری،تیراندازی و راست‏گویی می‏آموخته‏اند،چرا که به باور پارس‏ها، زشت‏ترین کار دروغ‏گویی(1/138)بوده و دلاوری در جنگ برترین نشانه‏ی مردانگی(1/136).

بیرون از پارس،بویژه از بابلستان و مصر،مدارک و شواهد بسیاری درباره‏ی چند و چون آموزش و پرورش در این بخش از امپراتوری هخامنشی برجای مانده است که به تدوام نظام‏های سنّتی آموزشی‏ آن‏ها در زمان فرمانروایی هخامنشیان دلالت دارند.در این دو ایالت پارسی،آموزش و پرورش رسمی‏ محدود به پسران بود.در آموزشگاه‏های دبیری،خواندن و نوشتن و نیز اندکی دستور زبان،ریاضیات و اخترشناسی آموخته می‏شد.در بابل عصر هخامنشی،باسوادی در میان جمعیت غیر ایرانی آن رواج‏ بسیاری داشت؛دبیران بابلی پرشمار و شامل پسران شبانان،ماهیگیران،بافندگان و غیر آنان بودند.

از میان رودان متن‏های درسی بسیاری به‏جای مانده است.این آثار شامل واژه‏نامه‏های سومری- بابلی،الواحی با نشانه‏های میخی و مجموعه‏یی از سرمشق‏های تمرینات دستوری هستند.میزان‏ باسوادی حتا در میان مهاجرنشینان نظامی هخامنشی در الفانتین مصر نیز بالاتر از آن بود،به‏طوری‏ که در آن‏جا کسانی که بر نوشتن یک قرارداد شاهد و گواه بودند،آن را به نام خودشان،معمولا به زبان‏ آرامی،امضا می‏کردند.به گواهی«اوجاهوررسنه» (Ujahorresne) یک شخصیت برجسته‏ی مصری در عصر کمبوجیه و داریوش یکم،داریوش بزرگ بدو فرمان داده بود که آموزشگاه پزشکی واقع در ساییس‏ مصر را بازسازی کند.اما به نظر می‏رسد که در میان مصریان آموزش و پرورش،هم‏چنان امتیازی‏ منحصر به اشراف بوده است؛چه،اوجاهوررسنه اظهار می‏دارد که کودکان«افراد بی‏اهمیت و فروپایه» در میان دانشجویان این آموزشگاه پزشکی جایی نداشته‏اند.(داندامایف،1998:179)

منابع

.Dandamayev,M.A.1998,"Education in the Achaemenid period",in:E.Yarshater(ed), Encyclopaedia Iranica,vol.Vlll,pp.178-179

.Hallock,R.T.1969,Oersepolis Fortifcation Tablets,Chicago

.Schmitt,R.2000,The Old Oersian Inscriptions of Naqsh-i Rustal and Oersepolis,London